

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

کاندیدای اکادمیسین سیستانی

شاه شجاع، چرا در تاریخ کشور یک چهره منفور است؟



شاه شجاع

شاه شجاع، در تاریخ افغانستان از آن جهت یک چهره منفور و بسیار بدنام است که به خاطر کسب قدرت و رسیدن به تخت سلطنت، حاضر به تجاوز بیگانه برکشور شد. او در سال ۱۸۰۹ برای نخستین بار با هیئت انگلیسی بسرکردگی مونت ستوارت الفنسٹون در پشاور ملاقات کرد و در نتیجه حاضر به عقد پیمانی با انگلیس گردید که در برابر خطر حمله فارس و فرانسه بر هند، نگذارد پای هیچ عسکر فرانسوی و فارسی و روسی به افغانستان داخل گردد. بالمقابل انگلیس متعهد شده بود که در صورت وقوع حمله فارس یا فرانسه یا روسیه بر افغانستان، افغانستان را کمک نظامی خواهد نمود. همچنان در همین سال ۱۸۰۹ انگلیسها، رنجیت سنگ حکمران پنجاب را با یک مانور نظامی وادار ساختند تا عهد نامه یی را به امضاء برساند که در آن دوست و دشمن انگلیس را دوست و دشمن خود بشناسد و تعهد نماید که بدون از انگلیس با هیچ کشور دیگری داخل روابط سیاسی و نظامی نگردد. (۱) عین تعهد را شاه شجاع نیز زمانی که پیمان تجاوز بر افغانستان را در لاهور با رنجیت سنگ و انگلیس امضا میکرد نیز قبول و تکرار نمود.

انگلیس ها می دانستند که شاه شجاع، شیفته و کشته جاه و جلال سلطنت است و بخاطر دست یافتن بر آن، تن به هر پستی و خفت، بشمول و آگذاری نیمی از افغانستان را بهر کسی که به او در این راه کمک کند، میدهد، پس وقتی که نماینده روس (ویتکوویچ) پیام قیصر روسیه را به امیر دوست محمدخان در کابل پیش کرد، این سرخوردگی به انگلیسها دست داد که روس ها در دیپلوماسی خود از آنها پیشی گرفته و اینک بدنبال نفوذ خود بر دولت قاجاری، ممکن است با فتح هرات، قندهار نیز در دست آنها قرار گیرد و آنگاه متصرفات بریتانیا در هندوستان از طریق کابل و قندهار مورد تهدید و حمله قرار خواهد گرفت، مع هذا انگلیسها جهت جلوگیری از چنین خطری، مردی منفور و ضعیف النفسی چون شاه شجاع را که از سی سال بدنسو آواره آن دیار بود، پیدا کردند و او را به عنوان وارث تاج و تخت سلطنت درانی مورد حمایت خود قرار دادند و در یک پیمان سه جانبه بخود وابسته ساختند. این پیمان، به تاریخ ۲۶ جون ۱۸۳۸ میان: مکناتن نماینده و ایسرای هند، رنجیت سنگ زعیم پنجاب و شاه شجاع در لاهور به امضا رسید.

شاه شجاع در ازاء رسیدن به تاج و تخت کابل، تمام خاک های افغانی را در دوطرف رودخانه سند، بشمول کشمیر و پشاور و دیره جات از کیسه خلیفه به رنجیت سنگ واگذار شد و به انگلیس ها تعهد سپرد که بجز از انگلیس با هیچ قدرت داخلی و خارجی دیگری داخل روابط دوستی و اتحاد نگردد و دوست و دشمن انگلیس را دوست و دشمن خود بداند و هر چه در افغانستان انجام میدهد به اجازه و مشورت انگلیس خواهد کرد (ماده چهاردهم پیمان لاهور).

در مواد اول و چهارم آن پیمان آمده بود: «آن چه ممالک متعلقه این روی آب سند و آن روی آب سند مذکور که در تحت تصرف و داخل علاقه سرکار خالصه جی "رنجیت" است. چون صوبه کشمیر با حدود شرقی و غربی و جنوبی و شمالی اتک و چچه و هزاره و کنبل و انت و غیره توابع آن و پشاور با یوسفزایی و غیره و ختک و هشتنغر و مچنی و کوهات و هنگو و سایر توابع پشاور تا خیبر و بنو و وزیر و تانک و گرانک و کاله باغ و خوشحال گره و غیره با توابع آن و دیره اسمعیل خان و توابع آن و دیره غازی خان و کوت مشهین و عمرکوت و غیره با جمیع توابع آن و سهنگر و اروات مند واجل و حاجی پور و روح پور، و هر سه کیچی ملک میسنگره با تمام حدود آن، و صوبه ملتان با تمام ملک

آن سرکار شاه موصوف «شه شجاع» و سایر خاندان سدوزایی را در ممالک مرقومه الصدر، هیچ دعوی نسل بعد نسل و بطناً بعد بطن نبوده و نخواهد بود. (۲)

شاه شجاع پس از واگذاری بخش هایی از خاک افغانستان و یک سلسله امتیازات دیگر برای رنجیت سنگ، به دنباله اردوی ۸۰ هزار کشته و خورنده و چرنده، لشکر پنجابی و هندی و انگلیسی بحرکت افتاد و در حالی که هزاران زن رقصه و فاحشه از پس و پیش شاه نگون بخت دهل و سرنا و دف و سارنگ می نواختند و می رقصیدند، در بهار ۱۸۳۹ از طریق سند و بلوچستان بر افغانستان هجوم آوردند. ابتدا بر قندهار و سپس بر کابل چیره شدند و شاه شجاع را چون عروسک مضحک بر تخت کابل در بالا حصار جلوس دادند و اطراف او را با کارگزاری یساولان و اردلیان هندی و انگلیسی حصار کشیدند (۷ اگست ۱۸۳۹ م).

بدیسان انگلیس ها نخستین تجاوز خود را بر افغانستان که تا آن روز از ملت و دولت افغانستان هیچ بدی و سوء نیتی ندیده بودند، عملی ساختند و با این کار خود ظاهر آ زهر چشمی به رقیب دیرینه خود روسها نشان دادند و وانمود کردند که انگلیس همانگونه که بر قلب آسیا تسلط یافته است، میتواند قلمرو نفوذ خود را تا سرزمین های دور دست تری، یعنی آسیای میانه توسعه و گسترش دهد.

مرحوم غبار مینویسد: «پس از آنکه انگلیسها در سال ۱۸۳۹ در نقاط سوق الجیشی قندهار، غزنی، بامیان، پروان و کابل و جلال آباد با سوار و پیاده و توپخانه و جباخانه مستحکم گردید، وضع و رفتار انگلیسها هم تغییر خورد. دیگر انگلیسها دوست نی، بلکه زمامداران اصلی و حاکم نظامی افغانستان بودند. مکناتن عملاً در چهره صدراعظم و نایب السلطنه افغانستان ظاهر شد. تمام امور دولت از جمله: عزل و نصب وزراء و افسران افغانی، بودجه و مالیات دولت، مجازات و مکافات و غیره همه در اختیار او بود. شاه شجاع که در اوایل، در روزهای معین دربار عامی تشکیل و به عرایض و شکایات مردم گوش میداد و امر و نهی صادر میکرد، به تدریج به موقعیتی رسانیده شد که از حرم خود خارج شده نمی توانست. عمارت شاه و دربار او توسط افسر و عسکر انگلیس محافظت میشد. هیچ افغانی بدون اجازه صاحب منصبان انگلیس حق دیدن و ملاقات شاه را نداشت. واسطه سوال و جواب بین شاه و انگلیس یک نفر مستخدم انگلیسی، بنام میرزا حیدر علی لشکر نویس معین شده بود. انگلیسها، نه تنها به واسطه قوه، شاه را در دست داشتند، بلکه از لحاظ سیاست هم او را محتاج به خود و در عین حال مورد تهدید نگه می داشتند، زیرا تمام اوامری که برضد منافع مملکت و مردم و رؤسای متنفذ صادر میشد، همه به نام شاه بود. لهذا همه دشمن او گردیده بودند. از طرف دیگر، انگلیسها رقبای شاه را علیرغم میل او مقتدر نگه میداشتند، مانند: نواب محمد زمانخان و سردار محمد عثمانخان، برادرزادگان امیر دوست محمدخان که سخت با شاه شجاع دشمنی داشتند. شاه شجاع با چنین جریان سیاسی و نظامی نمی توانست جز بایچه بی در دست انگلیس ها باشد.» (۳)

همینکه انگلیسها در نقاط مهم و استراتژیک کشور جابجا شدند، دیگر نام از شاه شجاع بود و حکمروانی و امر و نهی از انگلیسها.

موهن لال، جاسوس و منشی برنس، یک نمونه از بی صلاحیتی شاه را چنین تصویر میکند: «یک نفر سید که شاه مرید او بود، زمین و جایداد او توسط وزیر جدید (محمد عثمانخان نظام الدوله) قبض و به زمین های نوکر شخصی وزیر ضمیمه گردید. سید به شاه شجاع شکایت کرد. اما وزیر به او امر متعدد شاه ترتیب اثر نداد. سید بار دیگر بدربار شاه رفت و از بی اعتنائی وزیر شکایت کرد. شاه حقیقت را بجواب سید چنین گفت: «من بالای وزیر خود قدرت و صلاحیت ندارم، تو میتوانی در حق او دعای بد کنی، اما بیشتر مزاحم من نشو، زیرا من پادشاه نی، بلکه یک غلام هستم.» (۴)

غبار می افزاید: «تشکیلات انگلیس در افغانستان بسیط بود. مکناتن امور صدارت را در دست داشت. برنس بحیث وزیر داخله و منشی او موهن لال، وظیفه ریاست استخبارات را نیز بدوش داشت. نمایندگان سیاسی انگلیس در ولایات به حیث والی و نماینده مکناتن، امور ملکی را به عهده داشتند. منتها، مکناتن و برنس و نمایندگان آنها اسماً این عناوین رانداشتند، اما عملاً عین وظایف را اجرا می کردند. اما انگلیسها در مرکز ولایات هنوز ناچار بودند که حکام و مامورین افغانی را در پهلوی نمایندگان سیاسی خود، خواهی خواهی بپذیرد، زیرا توده های مردم متوجه اوضاع شده بودند، لهذا انگلیسها فعالیت خود را ظاهراً توسط حکام و مامورین افغانی به نام شاه دوام می دادند.

انگلیسها بتدریج رجال صادق و ملی را از شاه دور و امور دولت را به اشخاص فرومایه و خائن به وطن می سپردند. این یکی از مختصات سیاست انگلیس بود که در کشورهای مورد دسترسی، رجال کارفهم ملی را موقع تبارز ندهد و با فشار و تبلیغ و اتهام آنها را در اجتماع خنثی سازد و برعکس اشخاص هیچ کاره و آله دست را بازور پروپاگاند و جاه و جلال وارد صحنه و مشهور سازد. از آن جمله یکی هم محمد عثمان خان ملقب به نظام الدوله سدوزائی بود که به جای ملاشکور والی کابل [دوست شاه شجاع و مخالف انگلیسها]، به امر مکناتن مقرر شد. نظام الدوله خدمتگزار صادق انگلیس و مخالف منافع مردم و شاه تشخیص شده بود. (۵)

استعمار انگلیس در تبنای با عناصر فاسد و وطن فروش، چون شاه شجاع، نظام الدوله، میرزا عبدالرزاق مستوفی و سید حسین دفتری و غیره از مراتب کامیابی مؤقتی خویش شادمان بودند. نظام الدوله، وزیر شاه شجاع که اجرای مقاصد بیگانه کمال آرزوی او بود، در میان شاه پوشالی و نماینده مختار انگلیس طوری با منفعت جوئی و اغراض شخصی کارها را سربه راه میکرد که ملت را زبون و قوم را ذلیل و سرافکنده و مملکت را به سوی نیستی سوق میداد.

موهن لال، در جمله دلایل تفرغ عمومی مردم از انگلیسها، چندمثال از دست درازی انگلیسها به ناموس مردم کابل بدست میدهد و مینویسد:

۱- یک منصبدار انگلیس، خانم ناظر علی محمد را به منزل خود برد. شوهر خانم نزد من (موهن لال) آمد و شکایت کرد، من به الکساندر برنس گزارش دادم، منصبدار انکار نمود. برنس ناظر را رخصت کرد. ناظر نزد وزیر شاه شجاع به شکایت رفت. وزیر یادداشتی به اداره انگلیس فرستاد تا زن عارض را مسترد کنند. کوتوال شهر (خضرخان) زن را در منزل صاحب منصب دیده بود و شهادت او هم رسماً ثبت شکایت شده بود. اما برنس از منصبدار انگلیس حمایت کرد و به عارض عارض گوش نکرد. روز بعد همان صاحب منصب نزد برنس رفته و از کوتوال شکایت کرد. برنس امر برطرفی کوتوال را از شاه گرفت. کوتوال و ناظر هرگز این توهین و بی عدالتی را فراموش نکردند و در هنگام قیام عمومی آنها با عبدالله خان اچکزائی پیوستند و همینها بودند که اولین ضربات انتقام جویانه خود را بر برنس وارد کردند.

۲- یک نفر تاجر ثروتمند دوسال قبل در هرات بریک زن عاشق شد و بعد از تلاش زیاد و مصرف پول بسیار موفق شده بود تا با آن زن عروسی کند و به کابل برگردد. تاجر مذکور مدتی بعد زن را نزد اقارب خود گذاشته برای تجارت به بخارا می‌رود. در غیاب او یک منصبدار انگلیس آن زن را باخود به قشله عسکری می‌برد. وقتی شوهرش از قضیه مطلع میگردد تمام بار وینه و مال التجاره خود را در بخارا رها کرده به کابل می‌آید و به تمام مقامات انگلیسی عارض میشود تا زنش را مسترد کنند، ولی کس به داد او گوش نمیدهد. بالاخره مجبور میشود بشاه شکایت کند و حاضر میگردد تمام دارائی و هستی خود را به شاه بدهد تا خانمش را دوباره به دست آورد. شاه هم راضی میشود تا به مکناتن و سلطنت نماید، مکناتن دونه از حاضر باشان خود را به خانه همان منصبدار میفرستد تا خانم را به شوهرش تسلیم کنند، آن صاحب منصب خانم را به خانه دیگری منتقل میکند و حاضر باشان خبر آوردند که در خانه مورد نظر خانمی وجود ندارد. آنگاه همان صاحب منصبی که زن ناظر علی محمد را ربوده بود، نزد برنس رفته خواهش کرد تا مانع تصمیم مکناتن در مسترد کردن زن تاجر گردد و در عوض به تاجر چارصد تا پنجصد کلدار پیشنهاد میکنند تا از زن خود منصرف شود. برنس نایب شریف خان و حیات الله خان قافله باشی را موظف به وساطت میکند. تاجر مظلوم که زنش را سخت دوست داشت، صلاح در آن می‌بیند تا کابل را بقصد ترکستان برای دایم ترک گوید، بدون آنکه پولی در بدل خانمش گرفته باشد. اما صاحب منصب انگلیسی در هنگام عقب نشینی از کابل از طرف مردم غلزائی در بین راه کابل- جلال اباد کشته شدو آن زن نیز توسط غلزانها به قتل رسید. (۶)

۳- بنا بر روایت نوای معارک، صاحب منصبی از زیردستان برنس، کنیزکی از کنیزان عبدالله خان اچکزائی را با زور از راه با خود برده بود. عبدالله خان وقتی از قضیه آگاه شد، برادرزاده خود را نزد برنس فرستاد تا کنیز را فوراً رها سازد، برنس یک نفر مستخدم را بابرادرزاده عبدالله خان به منزل آن صاحب منصب فرستاد تا کنیزک را به عارض مسترد کند، وقتی مستخدم به آن خانه رسید، منصبدار کنیزک را پنهان کرد و عبدالله خان را متهم به دروغ گفتن نمود. آنها نزد برنس برگشتند و آنچه شنیده بودند بیان کردند، ولی برنس بجای آنکه عارض را دلاسا کرده، رخصت نماید بر او قهر و عتاب کرده او را از منزل خود بیرون راند. (۷)

مردم آزادی دوست افغانستان، متوجه اعمال کارداران فاسد و اجنبی پرست و وطن و اجحاف و زورگوئی و دست اندازی انگلیسها بر مال و دارائی و شرف و ناموس هموطنان خویش بودند و انتظار فرصتی رامی کشیدند که انتقام آن همه توهین، هتک حرمت و بی ناموسی اجنبی را بگیرند.

باری شاه شجاع به حرکات مذبوحانه بی دست زد و منصورخان چاوش باشی (سرکرده نظامیان) را به بهانه بی به قندهار فرستاد و هدایت داد تا از مخالفین انگلیسها حلقه بی به طرفداری و حمایت شاه تشکیل نماید. والی قندهار که در خدمت انگلیسها بود به نماینده سیاسی انگلیسها (راولینسن) خبر داد و او جریان را با گوش خود شنید و تصدیق کرد و منصورخان را به کابل آوردند. مکناتن شاه را مقهور و مجبور نمود تا روی منصورخان را سپاه کرده برخی سوار و در بازارهای کابل تشهیر نماید. منصورخان هم هنگام تشهیر به مردم خطاب و فریاد می‌کرد: اینست عاقبت خدمت به شاه؟! (۸)

به قول غبار، انگلیسها عقیده داشتند که برای اداره کردن یک کشور، از همه بیشتر فقر عمومی و شدت احتیاج مردم عامل موثر است و ملتی که در مرداب فقر و احتیاج دست و پا بزند، به خود مشغول میگردد و دیگر فرصت دیدن به جانب دستگاه حاکمه را ندارد، و اگر فی المثل خواسته باشد سراز لجنزار فقر بردارد، تنها با ضرب مشتکی کافی است که او را در قعر مرداب فرو ببرد. مصارف اردوی ۵۴ هزار نفری انگلیس که به حساب دهقانان و روستائیان کم بضاعت تامین می‌شد، و تزئین مالیات زمین به استثنای مالیات گمرکی، کمر دهقانان را روز تاروز خم میکرد. ایجاد خصوصتهای قومی، نژادی، لسانی و مذهبی، یکی دیگر از خصوصیات پالیسی انگلیس بود که در میان ملت دامن زده میشد. (۹)

موهن لال، متذکر میشود که از نیمه های سال ۱۸۴۰ ببعد نرخ غله در شهر کابل صعود کرد، زیرا انگلیسها غله جات را به قیمت گزاف می‌خریدند و در گداهها ذخیره می‌کردند و در بازارهای خرید مردم چیزی باقی نمی‌گذاشتند. بدین سبب قحطی و فاقگی دامنگیر مردم شد و شکایتها از دست انگلیسها بالا گرفت، مردم می‌گفتند: " اداره انگلیس گندم فروشان و گاه فروشان و غیره را ثروتمند ساخت، اما خانزاده ها و اشراف را با فقر مواجه کرد و هزاران غریب و ناتوان را از طریق فاقگی به مرگ سوق داد." ملاها نیز که عدم صلاحیت و ناتوانی شاه را در رفع مشکلات مردم دیدند، در نمازهای جمعه نام شاه را از خطبه بر انداختند و یا به ادای نماز جمعه حاضر نمی‌شدند. ملاشکوروالی کابل به

انگلیسها میگفت: چون ملاها کشور را تحت اشغال انگلیسها می بینند و شاه را اسیری در دست انگلیسها ، بنابراین شرعاً در منابر مساجد نمیتوانند از شاه نام ببرند.(۱۰)

حذف نام شاه از خطبه در منابر مساجد، بیانگراوج تنفر مردم از شاه شجاع این شاه پوشالی بود. بعد از نیمه سال ۱۸۴۰، برخی شورش های بطور پراکنده ، در هلمند به رهبری اخترمحمدخان علیزائی ودرکنر برهبری سیدهاشم خان کنری ودر ننگرهار بسرکردگی عبدالعزیزخان جبارخیل ودرماه اکتوبرتا دوم نومبر ۱۸۴۰ در پروان برهبری میر مسجدیخان برضد انگلیسها به راه افتادند ، مگر چون این شورشها دارای انسجام و رهبری واحدی نبودند، تماماً از جانب انگلیسها بشدت سرکوب گردیدند و تا یک سال دیگر صدای شورش از جایی بلند نشد. اما سال بعد(در ۲ نومبر ۱۸۴۱) مردم افغانستان قیام کردند و با واردکردن تلفاتی فراوان بردشمن، ۶۵۰۰ نفر از قشون انگلیس در بین راه کابل -جلال آباد سر به نیست شدند.

در یک کلام، هدف انگلیس از تجاوز بر افغانستان این بود تا در صورت امکان سرحدات هند را تا دریای آمو بالا بکشد و در غیر این صورت کوه های هندوکش را به عنوان سرحد طبیعی و تسخیر نا پذیر هند در برابر روس ها قرار بدهد، ولی مردم افغانستان با اتحاد و یکدلی و قیام برضد سلطه بیگانه مثنی محکمی بردهن استعمار انگلیس کوبیدند و انگلیس به آرزویش نرسید.

حادثه ۱۱ سپتامبر و حمله امریکا بر افغانستان:

در ۱۱ سپتامبر حادثه ناگواری در امریکا رخداد که جان ۳۰۶۷ انسان بیگناه را گرفت. امریکا بلافاصله بن لادن را متهم کرد و سپس بابدنبال کشیدن شورای امنیت ملل متحد و با همراهی ۴۰ کشور جهان برای سرنگونی رژیم طالبان و دستگیری بن لادن رهبر القاعده در افغانستان، دست به تهاجم بر افغانستان زد و دوماه تمام با ریختن بمب های هفت هزار کیلویی برسر مردم افغانستان طالبان را از قدرت ساقط کرد و با رهنمائی و همیاری ائتلاف شمال به دنبال بن لادن در دره ها و کوه پایه های افغانستان گشت، مگر اثری از بن لادن نیافت. درحالی که بن لادن با کمک همین ائتلاف شمال به پاکستان انتقال داده شد و اکنون هم در پاکستان تحت نظر و مراقبت استخبارات نظامی آنکشور در منطقه چترال مثل یک رهبر مذهبی قابل احترام نگهداری میشود. بن لادن اکنون هم یکی از خطرناک ترین چهره های تروریستی برای امریکا و غرب پنداشته میشود .

سریک اریسون(رئیس پروژه امنیت ملی مرکز بین المللی پولیس در واشنگتن)مولف آثار متعدد در باره افغانستان، به این باور است که اوضاع افغانستان در شرایط عدم توسعه قوای صلح و فقدان تلاش جدی برای بازسازی اقتصادی به سوی انارشی انکشاف مینماید. تلفاتی که به اثر بمباردمان امریکا بر مردمان ملکی تحمیل شده عامل مزید بر این امر گردیده است . بمباردمان یک محفل عروسی در روزگان (اول جولای) که منجر به قتل ۱۵۰ نفر ملکی گردید . این مقام امریکائی مقاله بسیار دقیقی در لوموند دیپلوماتیک بجای رسانده و در بخشی از آن میگوید: « رقم حقیقی تلفات مردمان ملکی ناشی از بمباردمان امریکا در افغانستان را که بالتدریج موجب تحریک خشم مردم میگردد، کسی بدرستی نمی داند. اما طبق سروی دقیقی که از جانب یک اقتصاد دان پوهنتون «نیو امپشیر» (ام. دبلیو. ارولد) پس از گفت و شنید با تعداد زیادی از کارمندان موسسات کمک بشری و ژورنالیستان صورت گرفته است ، طی ۸ هفته اول بمباردمان امریکا، تعداد تلفات اشخاص ملکی ۳۷۱۲ نفر بوده است. این تعداد زیادتر از ۳۰۶۷ نفری است که در انفجار ۱۱ سپتامبر نیویارک به قتل رسیدند. (لوموند دیپلوماتیک، می ۲۰۰۲)

بر این عده باید ۳۰۰۰ طالبی را افزود که از سوی جنرال دوستم در بین کانتیرها سربسته در دسمبر ۲۰۰۱ تیرباران و خفه شدند و بعد در زیر ریگ های دشت لیلی شیرغان دفن نمود. البته نباید فراموش کرد که سازمان ملل متحد ۴۰۰۰ نفر کشته را در افغانستان بر اثر بمباردمانهای ناتو در پایان سال ۲۰۰۶ اعلان نمود و در پایان سال ۲۰۰۷ رقم این تلفات انسانی به حساب گرفته شده است. این کشتارها لا بد به همین تعداد مجروح و معیوب هم با خود داشته که مجموع آنها در حدود ۴۰ هزار نفر میرسد و این خیلی زیادتر از ۳۰۶۷ نفری است که در انفجار ۱۱ سپتامبر نیویارک به قتل رسیدند. روزنامه کیهان در گزارش سیاسی خود از زبان علی احمد جلالی (کاندید ریاست جمهوری آینده افغانستان) امروز نوشت: "در تاریخ ۲۹ فرودین (حمل) گذشته، در دیدار جمعی از افغانهای مقیم ناپلرک هلند اعلام کرد تا کنون ۳۴۵۰۰ بار نیروهای هوائی خارجی به افغانستان حمله کرده اند." (سایت آزاد افغانستان، بخش خبر، ۱۵ اکتوبر ۲۰۰۸)

این خبر که تازه ترین رقم تلفات انسانی در افغانستان را از زبان یک مقام ارشد افغان بیان میکند، سند محکمی است بر جنایات غرب که اگر در هر بمباردمان یک نفر کشته شده باشد ۳۴۵۰۰ نفر و اگر کمی منصفانه تر قضاوت کنیم و در هر حمله هوائی تعداد کشته شدگان را ده نفر بشماریم (که در برخی موارد به صدها نفر هم رسیده است) تا پایان حمل ۱۳۸۷ حدود ۳۴۵۰۰۰ افغان که همه پشتتون بوده اند، به افتخار ریاست جمهوری حامد کرزی جان خود را از دست داده اند. اینست قیمت دموکراسی امریکائی که به مردم فقیر و بیسواد و بشدت آزادی دوست افغانستان تحت زعامت حامد کرزی عرضه شده است.

خطای بزرگ امریکا:

نخستین خطای بزرگ امریکا، تجاوز بر کشور ماست که پس از هفت سال بمباران و ریختن صدها هزار تن بمب بر فرق مردم مظلوم افغانستان، اینک امروز راه نجات و فرار خود را گم کرده است. خطای دیگر امریکا توقف جنگ در افغانستان و بمباران مناطق جنوبی کشور است. امریکا می بایست برای ریشه کردن طالبان و القاعده، منابع حمایت و تقویت گروه های تروریستی را در پاکستان که حیثیت پرورشگاه بنیادگرای رادارد، جستجو میکرد و با توجه به نقش سازمان استخبارات نظامی آنکشور در حمایت از طالبان و دیگر تروریستان، سیاستی را که بعد از انفجار سفارت هندوستان در کابل در قبال سازمان استخبارات نظامی پاکستان در پیش گرفت، هفت سال قبل در پیش میگرفت و به تصفیه دستگاه (ISI) از وجود عناصری بنیادگرای می پرداخت که به حمایت از طالبان و القاعده پرداخته و آنان را برای مقاومت در برابر نیروهای ناتو و امریکا به افغانستان گسیل میکنند.

اگر از خطای هجوم امریکا بر کشور بگذریم، خطای بزرگ دیگر امریکادر افغانستان این است که بعد از سقوط طالبان و برقراری حکومت موقت و حکومت انتقالی و سپس حکومت منتخب کرزی، جنگ سالاران و فرماندهان جهادی را که سوابق نامطلوبی در جنایات جنگی داشتند، دوباره در مقامات مهم دولت از مرکز تا ولایات مسلط ساخت. آنان که نه به حقوق بشر و نه به دموکراسی و نه به صلح و امنیت وطن و باور دارند، بعد از احراز قدرت مجدد بلافاصله دست به اعمال ضد بشری زدند و با درگیریهای مسلحانه در شمال و غرب کشور یک بار دیگر در آتش جنگ های رقابتی و تصفیه حسابهای گذشته، صلح و امنیت را در کشور به مخاطره انداختند. این در حالی بود که هنوز بقایای القاعده و طالبان کاملاً از کشور رانده نشده بودند.

سازمان نظارت بر حقوق بشر در گزارش سالانه خود بر پالیسی امریکا در مورد افغانستان انتقاد کرده نوشت که امریکا بجای همکاری با نهادهای بین المللی صلح، مناسبات خود را با برخی از جنگ سالاران افغانستان که سوابق وحشتناکی در نقض حقوق بشر دارند، مستحکم کرده است. این سازمان نوشت که شکست طالبان در سال ۲۰۰۱ نتوانسته است فعالیت های سرکوبگرانه را در افغانستان متوقف کند. در اولین سال حکومت افغانستان بعد از طالبان فرصت های زیادی برای منزوی کردن فرماندهان محلی، خلع سلاح شبه نظامیان و حمایت از ائتلاف ضعیف جامعه بخصوص زنان از دست رفت ... در این گزارش از سه فرمانده قدرتمند شمال افغانستان مانند ژنرال دوستم و عطا محمد و محمد محقق به عنوان افرادی که بصورت سیستماتیک به تاراج اموال و اعمال خشونت و آشوب مخصوصاً علیه پشتونها در شمال کشور دست می زنند، نام برده شده است. (bbc، ۱۴ جنوری ۲۰۰۳)

وضعیت در حال حاضر:

همین اکنون مثل سالهای حاکمیت ربانی، خانه های مردم دزدی میشود، در شهر کابل در روز روشن بانکها زده میشود، شبها باندهای دزدان داخل منازل مردم میگرددند و با زور و تهدید داری نقدینه مردم را غارت میکنند. بر زنان و دختران ۴-۱۲ ساله تجاوز های جنسی دسته جمعی صورت میگردد، و باز خواستی از متجاوزین صورت نمی گیرد. اختطاف پسر بچه ها و دختران به غرض سوء استفاده جنسی و قاچاق به کشورهای همسایه هر روز یاهر هفته صورت میگردد. افراد متمول اختطاف و شکنجه میشوند تا مبالغ هنگفتی دلار بپردازند و حیات خود را نجات بدهند و یا اینکه به قتل رسیده اند. فساد اداری و رشوه خواری در دوایر دولتی از مرکز تا ولایات بیداد میکند ولی مرجعی که به شکایات مردم برسد سراغ نمیشود. غصب زمینهای دولتی و ملکیتهای شخصی از طرف زورمندان در مقامات دولتی جریان دارد و دولت قادر به جلوگیری از آن نیست.

کشت تریاک و قاچاق مواد مخدر که در زمان طالبان به حد اقل خود رسیده بود، در زمان موجوده به اوج خود رسیده و افغانستان با صدور ۹۳٪ مواد مخدر به اروپا، مقام اول را در جهان کسب کرده است. تمام پولهای که بمنظور کاهش کشت خشکاش در افغانستان از سوی کشورهای بزرگ جهان تا حال داده شده، بجای توزیع به دهقانان خشکاش کار، در جیب مقامات و مسئولان امور مبارزه با مواد مخدر خالی میگردد. کسانی که در رأس امور مبارزه با قاچاق مواد مخدر قرار گرفته اند، خودشان از جمله قاچاق بران بزرگ مواد مخدر اند. آنها خود دهقانان را تشویق به کشت خشکاش و حتی مجبور به کشت آن میکنند. در تمام این موارد دست پولیس دولتی در این قضایا دخیل بوده است.

از بمباران افغانستان بوی نفت آسیای میانه می آید :

بدبختانه افغانستان از لحاظ موقعیت ژئوپولیتیک خود در قرن ۱۹، تحت فشار دول استعماری انگلیس و روسیه قرار داشت، روسیه میخواست به ثروتهای هند از راه افغانستان دست یابد، ولی انگلیس مانع آن میشد. در قرن ۲۱، این کشور زیر بمباران امریکا بخاطر دسترسی به چاه های نفت آسیای میانه قرار گرفته و آنرا کوتاه ترین راه برای رسیدن به آسیای میانه تشخیص داده است. امریکا میخواهد بهر قیمتی شده یک محیط مطمئنی را برای استخراج و راه های انتقال ذخایر انرژی آسیای میانه و دریای خزر تضمین کند. مساعی امریکا در این راستا در زمان حکومت کلینتن آغاز شد، زمانی که پنتاگون نخستین تماس را با قوای جنگی آذر بایجان، گرجستان، قزاقستان، قیرغزستان و ازبکستان بر قرار ساخت و به این کشورها کمکهای نظامی و آموزشی را پیشنهاد کرد.

بنابراین امریکا از هفت سال بدنسود خود را مصروف بمباران خانه و کاشانه مردم مناطق هم مرز با پاکستان در جنوب و جنوب شرق و جنوب غرب افغانستان ساخته است. نیروهای ائتلاف ضد تروریسم بر رهبری امریکا، پیوسته محلات

مسکونی اقوام پشتون را از زمین و هوا بمباردمان میکنند که سبب تلفات کودکان، زنان و سالمندان و افراد غیر نظامی میشود. یکی از نمونه های بارز آن بمباردمان قریه عزیز آباد شیندند در ۲۲ سپتامبر بود که در آن ۹۱ نفر غیر نظامی جانهای خود را از دست دادند. از جمله ۶۰ نفر آن را کودکان و ۱۵ تن آن را زنان تشکیل میدادند. این جنایت نه تنها خشم مردم افغانستان را برانگیخت، بلکه مجامع بین المللی، از جمله سازمان ملل متحد را وادار ساخت موضوع را از نزدیک مورد تحقیق قرار بدهد و گزارش آنرا رسماً به مقامات ناتو ارسال کند. رئیس جمهور کرزی نیز مجبور شد به دلجوئی مصیبت رسیدگان بپردازد و انزجار خود را از اینگونه عملیات غیردقیق بیان کند. کرزی به بزرگان قریه عزیر آباد اعتراف نمود که از پنج سال بدینسو او به نیروهای ناتو و امریکا از این ناحیه شکایت کرده است، اما آنها به سخنان او گوش نداده اند. در فردای این اظهارات نیروهای ناتو در ولسوالی سنگین ولایت هلمند دوقریه را بمباردمان کردند که در آن ۲۵۰ نفر زن و کودک و مردکشته و مجروح گردیدند. این خبر از تلویزیون آریانا گزارش یافت ولی رسانه های دولتی از تبصره در باره آن خود داری نمودند.

این گونه حرکات نیروهای خارجی در افغانستان، خاطره اشغال افغانستان را از سوی انگلیسها در ۱۸۴۱ و خاطره اشغال کشور را در دهه ۱۹۸۰ از طرف اتحادشوروی در ذهن تداعی میکند که هرچه و هر وقت دل متجاوزین میخواست در حق مردم مظلوم و بیگناه افغانستان روا می داشتند. آخر مگر شاه شجاع بودن، شاخ و دم که نمیخواهد. کرزی، این به اصطلاح رئیس جمهور منتخب به مراتب ضعیف تر و ناتوان تر از شاه شجاع است. شاه شجاع، لا اقل این شجاعت را داشت که از ناتوانی و بی صلاحیتی خود به سران کابل اعتراف کرد و به آنها گفت: خود شان چاره خود را بکنند. ولی کرزی نه جرئت اعتراف به ناتوانی خود را دارد و نه از مقامی که بالاتر از اهلیت او است، شرافت مندانه استعفا میدهد. او در حالی که شخص بسیار محافظه کار است و جرئت برطرفی هیچیک از وزیران و والیان فاسد و بیکاره را ندارد، مگر دم از صداقت همکاران بلندپایه خود میزند و از وزیران بیکاره و والیان جنایتکار و غرق در فساد تمجید و تعریف میکند. و احیاناً اگر وزیر یا والی ای را از مقامش بخواهد پس کند، فقط چوکی اش را عوض میکند نه خودش را و یا اینکه او را به مقام بالاتری می نشاند و با دادن مدال و امتیازات دیگر از او تمجید میکند.

نتیجه:

از تجاوز اول انگلیس بر افغانستان تا امروز که ۱۶۷ سال از آن سپری میشود، مردم نام شاه شجاع را با کراهت و نوعی سبکی و نفرت به زبان می آورند و هرکسی که با حمایت یک کشور بیگانه در افغانستان به قدرت برسد، برای ابراز نفرت دورنی خود از چنین کسی، او را با نام "شاه شجاع" در ترازی ارزیابی میگذارند و بعد میگویند: اینک "شاه شجاع دوم" یا "شاه شجاع سوم" و غیره. بدبختانه افغانستان در سه دهه اخیر (ربع اخیر قرن ۲۰ و اوایل قرن ۲۱) با چندین کرکتر شاه شجاع گونه روبرو شده که برخی از لحاظ قدرت و صلاحیت اجرایی خود حتی از شاه شجاع اول بسیار ضعیف تر و زبون تر بوده اند. این شاه شجاع های ساخت اجانب همگی مایه بدبختی و سرافکنگی و رنج بیکران برای مردم افغانستان بوده اند و بنابراین نزد ملت و تاریخ این کشور محکوم اند.

قرار گرفتن اشخاص استقاده جو، نالایق، بی کفایت، بی دانش، بی تحصیل و غیر متخصص، این الوقت، رشوت خور و فاقد احساس وطن پرستی در پست های بلند دولتی و مصاب به مرض تفرقه اندازی و قوم پرستی، یکجا با نا امنی، قحطی و صعود نرخهای مواد اولیه، از دیاد فقر و بیکاری، عیناً مثل زمان تجاوز انگلیس بر کشور بیداد میکند و مردم را چنان بیچاره و غرق در غم تهیه نان و سرپناه برای خانواده خود ساخته است که بجز سیر کردن شکم اولاد خود به چیز دیگری فکر کرده نمیتوانند. در حالی که بیست میلیارد دالر به حکومت کرزی کمک شده است، اما مردم به علت فقر و قحطی و گرسنگی به خوردن علف روی آورده اند و در برخی موارد دست به فروش فرزندان و کودکان خود میزنند. حضور و نفوذ مافیای مواد مخدر، سلطه مجرمین جنگی و جنایت کاران در پست های مهم دولتی در مرکز و ولایات کشور، سبب شده است از ۸۰ تا ۹۰ درصد کمکها توسط زورمندان و بلندپایگان دولت حیث و میل گردد و فقر و تندگدستی و تجاوز بر زنان، و دختران و اختطاف و آدم ربائی بطور وحشتناکی افزایش یابد و مخالفان دولت از این وضعیت بهره برداری کرده بیش از پیش تقویت گردند.

متأسفانه آقای کرزی اکنون در میان مردم افغانستان یک چهره غیر جدی و غیر محبوب است و حتی از شاه شجاع هم منفورتر است، زیرا توان جلوگیری از کشتار مردم غیر نظامی و نیز فساد اداری را بخاطر دست داشتن افراد بلند پایه دولت خود ندارد. کرزی فقط با تعویض چوکیها در دستگاه دولت خود میخواهد مردم را فریب بدهد، ولی مردم فریب این ژست های دراماتیک را نمی خورند، بلکه لشکر بیکاران و گرسنه گان و فقیران و مهاجران برگشته و آنانی که هست و بود و عزیزان خود را در اثر بمباردمانها از دست داده اند، برای ادامه حیات خود، چاره بی جزقیام و شورش برضد این همه فجایع و بی عدالتی و زور گوئیها خودی و بیگانه نخواهند داشت.

پایان ۲۰۰۸/۱۰/۱۵

رویکردها:

- ۱- ۲- سیستانی، دونابغه سیاسی- نظامی افغانستان در نیمه اول قرن ۱۹، چاپ ایران، ص ۱۸۵
- ۳- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۳۴
- ۴- موهن لال، زندگی امیر دوست محمدخان، ترجمه دکتور هاشمیان، چاپ امریکا، ج ۲، ص ۲۸۷
- ۵- غبار، همان اثر، ص ۵۳۵-۵۳۷

- ۶- موهن لال، زندگی امیر دوست محمدخان، ج ۲، ص ۳۰۶-۳۰۹، ۳۰۷
- ۷- میرزا اعطامحمد شکارپوری، نوای معارک، چاپ کابل، ص ۱۵۱، موهن لال، همان اثر، ج ۲، ص ۳۰۸
- ۸- موهن لال، زندگی امیر دوست محمدخان، ج ۲، ص ۲۹۴
- ۹- غبار، همانجا
- ۱۰- موهن لال، زندگی امیر دوست محمدخان، ج ۲، ص ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۴۱